

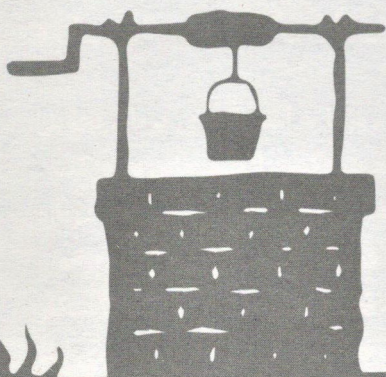
دوباره با بیداران گرییم



آدم گریویتز طوبی سلیمانی موحد

فهرست

۱۵	فصل اول: چاه آرزوها
۳۳	فصل دوم: یک مادر نمونه
۵۵	فصل سوم: جک و جیل و ساقه‌ی لوبیا
۷۵	فصل چهارم: غول‌کش
۱۰۵	فصل پنجم: جایی که هرگز اشکی از چشمت نمی‌ریزد
۱۳۳	فصل ششم: دره‌ی خاکستری
۱۴۳	فصل هفتم: بازار دیوها
۱۶۵	فصل هشتم: مرگ یا بانو؟
۱۸۱	فصل نهم: سقوط
۱۹۵	فصل دهم: آیدِ کس وُن فیر، دِر مَنِشَن فلایش فرسِ اِنْدُ
۲۲۳	فصل یازدهم: دیگران
۲۵۱	فصل دوازدهم: چهره در چهره
۲۸۳	این داستان‌ها از کجا می‌آیند؟
۲۸۷	تقدیر و تشکر





یه روز و روزگاری، قصه‌های پریان وحشتناک بودن؛ نه مثل الان که به طرز وحشتناکی کسالت‌آور یا به طرز وحشتناکی لوس و بی‌مزه هستن، یه طوری که دلت می‌خواد خودت رو از پنجره پرت کنی بیرون.

وحشتناک به همون معنی که توی فرهنگ لغت اومده: وحشتناک (صفت)، چیزی که هیبت و وحشت در دل پدید آورد، خوف‌انگیز، جانگداز؛ آنچه باعث کابوس، ناله و شیون و شب‌اداری کودکان شود.

می‌دونم، می‌دونم، الان دارید با خودتون فکر می‌کنید: «قصه‌های پریان و ترس؟ شوخیت گرفته؟» درکتون می‌کنم.

اگه شما هم با همون مزخرفاتی که این روزها به اسم قصه‌ی پریان تحویل بچه‌های من بزرگ شدید حق دارید که نتونید هیچ‌کدوم از حرف‌هام رو باور کنید. اول از همه، احتمالاً عادت کردید که یه قصه‌ی تکراری رو دوباره و دوباره بشنوید: «خب بچه‌ها! امروز می‌خوام یه قصه‌ی سیندرلایی از چین براتون تعریف کنم! خب بچه‌ها! امروز می‌خوام یه قصه‌ی سیندرلایی از ماداگاسکار براتون تعریف کنم! خب بچه‌ها! امروز قراره یه قصه‌ی سیندرلایی از کره‌ی ماه بخونیم! خب بچه‌ها!...»